

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در این بحث مطلب دومی که باید روشن شود آن است که خود این مقام ابراهیم از نظر تاریخی وضعیت چگونه است؟ در زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) چطور بوده؟ در جاهلیت چطور بوده؟ در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) چگونه بوده و این که این موضعی که الآن هست آیا موضعی بوده که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم این مقام ابراهیم همین جا بوده یا در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) چسبیده به بیت بوده و عمر در نیمه دوم خلافتش آن را تغییر داد و اگر عمر این را تغییر داده به چه نحوی بوده است؟ آیا همینطور به میل شخصی خودش گفته اینجا باشد و دیگران هم تبعیت کردند یا به نحو دیگری بوده است؟ ابتدا باید وضع تاریخی مقام ابراهیم را بدانیم تا بعداً این بحث که آیا نقل مقام ابراهیم از مکان خودش به جای دیگر جایز است یا خیر؟

گفته شد علمای عامه دو قول در این مسئله دارند: 1) مشهور قریب به اتفاق شان قول اول را قائل اند؛ یعنی می گویند در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) این مقام ابراهیم ملصق به کعبه و کنار کعبه قرار داشته و «اول من آخر المقام عن مکانه إلى موضعه الفعلي عمر بن الخطاب»، مشهور اینها این نظریه را دارند؛ یعنی ما وقتی منابع این قول را بررسی کردیم بیش از ده منبع از منابع مهم اهل سنت و از کتب مهم اهل سنت روایات مهمی را نقل می کنند به نقل از عایشه، به نقل از عروه، به نقل از مشایخ ابن جریر و مجاهد و دیگران. در جلسه گذشته منابعی که مربوط به قول اول است را خواندیم. چند منبع دیگر مانده است.

قول مالک

در المدونة الكبرى مالک گفت: وقتی عمر حاکم شد و حج انجام داد، داخل مکه شد مقام را به همین موضعی که الآن هست تغییر داد «و كان ملصقاً بالبیت» در عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ابی بکر و قبل ذلك، طبق نقل مالک اینطور است، «و كان قدّموه فی الجاهلیة»؛ در جاهلیت این مقام را کنار کعبه گذاشتند، «مخافة أن یذهب به السیل فلما ولی عمر اخرج اخیوطه کانت فی خزانة الکعبة قد کانوا قاسوا بها ما بین موضعه و بین البیت»؛ عمر هم که از آن مکان ملصق به این مکان فعلی تغییر داده يك طناب هایی در داخل کعبه بوده که از اول معین کرده بوده فاصله بین بیت و مقام به مقدار این طناب هاست. از حجر الاسود اینقدر است، از حجر اسماعیل اینقدر است.

بعد مالک می گوید این موضعی که الآن هست «كان فی الجاهلیة»، در جاهلیت نیز همین جا بود، به خاطر سیل آوردند ملصق به کعبه کردند و بعد عمر دوباره آورد جای خودش قرار داد که طبق این نقل اینطور نیست که عمر در اینجا به رأی و اجتهاد خودش این کار را کرده است، بلکه عمر سؤال کرده قبل از این که جاهلیت این را متصل به بیت کنند کجا بوده؟ طناب هایی در

داخل کعبه بوده، در نقل‌های دیگر هم هست که این مسئله را بیان می‌کنند، به میزان او حساب کرده دوباره در همین مکان فعلی قرار داده است.

اشکال بر روایت پنجم (قول مالک)

در جلسه گذشته گفته شد کتابی برای سلیمان بن حمدان است به نام نقض المبانی ایشان آمده به این مطلب اشکال می‌کند: «بأن هذا الذى قاله مالك بناءً منه على استصحاب الحال الذى كان عليه المقام تحت البيت بوضع اهل الجاهلية»؛ صاحب نقض المبانی (که خودش از علمای اهل سنت است) این قول دوم را قائل است؛ یعنی می‌خواهد بگوید در خود زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به دستور پیامبر این مقام اینجا قرار داده شده و عمر در این که این را در اینجا قرار بدهد نقشی نداشته است، منتهی گویا يك سیلی آمده مقام را از اینجا آورده کنار بیت قرار داده و عمر دو مرتبه همان جایی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قرار داده بوده گذاشته است.

صاحب نقض المبانی می‌گوید: مالك استصحاب حال کرده؛ یعنی گفته از زمان جاهلیت این ملصق به بیت بوده و در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هم استصحاب کرده، در زمان ابی‌بکر هم همینطور بوده تا زمان عمر، عمر در آخر خلافتش آمد به این مکان تغییر داد. بعد می‌گوید: «و كأنه لم يبلغه تحويل النبي (صلی الله علیه وآله) للمقام من تحت البيت إلى موضعه التى هو فيه الآن»؛ می‌گوید آن روایاتی که دارد خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) این مقام را از الصاق به بیت برداشت در همین محل فعلی قرار داد، این به گوش مالك نرسیده است، «فظن أنه مازال تحت البيت إلى أن رده عمر».

بعد می‌گوید: «و لم يبلغه أيضاً ردّ عمر للمقام لما حمله السيل على وجهه»؛ باز يك قضیه دیگری هم به گوش مالك نخورده که در زمان عمر سيل آمد و مقام ابراهیم را از همین مکانی که الآن هست برد، حالا یا کنار بیت قرار داده یا در بعضی تواریخ دارد که در پائین مکه قرار داد، «فظن أن المقاط (یعنی همین طناب‌های کوچک و باریک) الذى أتى به المطلب» (مطلب کسی است که اسمش را بعداً می‌خوانیم)؛ یعنی يك وقتی عمر بعد از این که این مقام از همین جایی که الآن هست، سيل برده و مکه آمد که دوباره درست کند، مردم را جمع کرد و گفت چه کسی می‌داند که مقدار این مقام با بیت به چه اندازه بوده؟ يك شخصی به نام مطلب می‌گوید: من همان زمان رفته بودم از بیت تا مقام با يك طنابی اندازه‌گیری کرده بودم و آن طناب را آورد، «و قيس به موضعه خيوط قديمة قيس بها موضعه حين حوله تحت البيت»^[1]، این اشکال را در اینجا دارد.

پاسخ از اشکال

به اشکال صاحب نقض المبانی این‌گونه پاسخ دادند که اولاً شما نسبت تساهل و مسامحه‌گری را به مالك می‌دهی، در حالی که مالك می‌گوید: «بلغني أن عمر بن الخطاب»، اصلاً بحث سيل نبوده است، بلکه عمر وقتی در مدینه حاکم شده، اول باری که به مکه آمده دستور داده که این مقام را اینجا قرار بدهید. البته مسئله سيل را مالك در جاهلیت قبول دارد و می‌گوید قبل از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در جاهلیت این مقام با فاصله بوده، جاهلیت آمدند این را آوردند ملصق به بیت کردند. «فقول مالك في رواية المدونة بلغني»، یا در روایت دیگر مالك می‌گوید: «سمعتُ»، اینها همه دلیل است که مالك يك نقلی را بیان می‌کند.

بنابراین در این اشکال صاحب نقض المبانی می‌گوید: مالك استصحاب کرده و به او نرسیده که این کار را پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده و مجیب (یعنی صاحب نصیحة الاخوان است که آل الشیخ است و مفتی اعظم عربستان بوده) می‌گوید: «و شأن مالك أرفع من أن يتكلم في أمر وقع بظن»؛ مالك شأنش بالاتر از این است که بخواهد با ظن و گمان حرفی بزند، «فإن ذلك محض الكذب الذى لا ينسبه إلى مالك إلا من لا يعرف مكانته»^[2].

ششمین دلیل برای قول اول عبارت است از: «ما رواه ابن ابی حاتم (ابن ابی حاتم از مفسران اهل سنت و از قدماست و تفسیری دارد) از سفیان بن عیینة این را نقل کرده که سفیان می‌گوید: «كان المقام فی صقع البيت علی عهد رسول الله (صلی الله علیه وآله) فحوّله عمر إلی مكانه بعد النبی (صلی الله علیه وآله)»؛ می‌گوید بعد از زمان پیامبر عمر خودش این را تغییر داد، «و بعد قوله "و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلی"؛ یعنی وقتی این آیه آمد «واتخذوا من مقام ابراهيم مصلی»، مقام ملصق به بیت بوده بعداً عمر آن را تغییر داد.

«قال سفیان بن عیینة: ذهب السیل به بعد تحویل عمر اياه من موضعه هذا فرده عمر الیه»؛ یعنی اول عمر این را به محل فعلی آورد و يك سیلی آمد این را از محل فعلی دو مرتبه کنار بیت برد و دو مرتبه عمر آن را برگرداند به آن مقامی که قبلاً خودش قرار داده بود. بعد می‌گوید: «و قال السفیان لا أدري كم بينه وبين الكعبة قبل تحویلہ و قال السفیان: لا أدري أكان لاصقاً بها أم لا»^[3].

يك بحث دیگر این است که آن زمانی که کنار کعبه بوده آیا متصل به کعبه بوده به طوری که کسی نمی‌تواند از بین او و بین کعبه رد شود؟ یا نه، به اندازه عبور يك یا دو انسان و یا يك مقداری فاصله بوده است؟

ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: این روایتی که ابن ابی حاتم از ابن عیینة نقل کرده سندش صحیح است.^[4] ابن کثیر در تفسیر خودش می‌گوید: «فهذه الآثار متعاضدة علی ما ذکرناه»^[5]؛ اینها هر کدام دیگری را تأیید می‌کند. دیگران هم سند این حدیث را تصحیح کردند.

دو اشکال روایت ششم

درباره این حدیث دو اشکال وجود دارد:

1. «إن هذا الحديث مما حدّث به سفیان بن عیینة بعد اختلاطه»؛ راوی این حدیث سفیان است و احادیثی که قبل الاختلاط از او اخذ شده معتبر است، اما احادیثی که بعد الاختیاط از او اخذ شده غیر معتبر است و این حدیث، حدیثی است که در زمان اختلاط سفیان از او صادر شده است.

نکته قابل توجه آن است که اختلاط در اصطلاح امامیه وقتی می‌گویند: «فلانی مختلط یا مخلط»، اگر به صورت مطلق بیايد، یعنی «مخلط فی العقیده»؛ یعنی فاسد العقیده است به این معنا که فرض کنید کسی تا يك زمانی امامی بوده و بعد از آن زمان توقف کرده این می‌شود مخلط. البته يك معنای دیگر هم بین رجالیین و اهل درایه وجود دارد که عبارت است از: «مختلط فی الحديث» که معمولاً اگر بخواهند این را بگویند، قید «فی الحديث» را هم می‌آورند به این معناست که برای راوی فرقی نمی‌کرده آن کسی که حدیث را برای او می‌گوید آدم موثق هست یا نه؟ هم از ثقه نقل می‌کند و هم از غیر ثقه؛ یعنی تا يك زمانی بسیار «منضبط فی الحديث» بوده که فقط از ثقه نقل می‌کرده، اما از يك زمان به بعد شده «مختلط فی الحديث»، هم «یروی عن الثقه» و هم «یروی عن غیر الثقه».

دیدگاه ذهبی درباره سفیان بن عیینة

درباره سفیان بن عیینة نیز اختلاط ذکر شده است. البته در مورد خود سفیان ذهبی (که قرن هشتم است) در میزان الاعتدال می‌گوید: «سفیان بن عیینة الهالکی احد الثقات الاعلام اجمعت الامة علی الاحتجاج به»^[6]؛ یعنی همه قبولش دارند. بعد می‌گوید:

«و كان يدّلس لكن المعهود منه أنه لا يدّلس إلا عن ثقة و كان قوى الحفظ و ما فى أصحاب الزهرى اصغر سنّاً منه و مع هذا فهو من أثبتهم»، بعد از احمد بن حنبل نقل می‌کند که می‌گوید: سفیان بن عیینة «اثبت الناس» است، «و روى محمد بن عبدالله بن عمار الموصلى عن يحيى بن سعيد القطان قال اشهد أن سفیان ابن عیینة اختلط سنة سبع و تسعين و مائه»؛ می‌گوید سال 197 _ که ظاهراً يك سال قبل از فوتش است) او اختلاط پیدا کرده است، «فمن سمع منه فيها فسماعه ليس بشيء»، می‌گوید اگر کسی در سال 197 از سفیان بن عیینة حدیثی را شنیده ارزشی ندارد.

بعد خود ذهبی می‌گوید: «سمع منه فيها محمد بن عاصم، صاحب ذاك الجزء الآية و يغلب على ظنّ أن السائر شيوخ الائمة الستة (سایر مشایخ این ائمه سته از اهل حدیث اهل سنت) سمعوا منه قبل سنة سبع، اما سنة ثمان و تسعين و فيها مات؛ سال 198 مُرد «و لم يلقه احد فيها لأنه توفي قبل قدوم الحال بأربعة أشهر».

بنابراین این مطلبی که یحیی بن سعید قطان می‌گوید که سفیان اختلط در سال 197 و در سال 198 هم مُرده است و اگر کسی در سال 197 حدیثی را از او شنیده این حدیث دیگر قابل اعتماد نیست، خود ذهبی (که در این مسائل خیلی موشکافی می‌کند) می‌گوید این کلام از قطان بسیار بعید است و به نظرم این غلطی است از ابن عمار (که راوی از ابن قطان بوده است)؛ «فإن القطان مات فى صفر سنة ثمان و تسعين»؛ خود قطان سال 198 فوت شده، «وقت قدوم الحال و وقت تحدّثهم عن اخبار الحجاج»، چون این روایتی که الآن می‌گوئیم، می‌گویم سفیان بن عیینة گفته است این مقام ابراهیم ملصق بوده و «اول من اخرّ عمر بوده و عمر این را از اینجا قرار داده و بعد يك بار دیگر سیل آمده بُرده و دو مرتبه عمر آمده این را در جایی که قبلاً گذاشته بوده قرار داده است.

يك وقتى حجاج از حجاز که می‌آمدند اخبار حجاز را نقل می‌کردند، می‌گوید در وقت قدوم حاج و وقت تحدّثهم عن اخبار الحجاز فمتى تمكّن يحيى بن سعيد من أن يسمع اختلاط سفیان»؛ چون اینجا یحیی بن سعید در این روایت یحیی بن سعید قطان می‌گوید: «سفیان اختلط»، خود یحیی بن سعید سنه 198 فوت شده است، با این حال چه زمانی این یحیی بن سعید توانسته بشنود و به گوشش برسد که «سفیان اختلط، ثم يشهد عليه بذلك و الموت قد نزل به، فلعله بلغه فى ذلك فى أثناء سنة سبع مع أن يحيى متعنت جداً فى الرجال و السفیان فتنةً مطلقاً».^[7]

خلاصه آن که ذهبی مسئله اختلاط را قبول ندارد؛ زیرا يك نفر به نام ابن عمار موصلى از یحیی بن سعید قطان نقل می‌کند که او می‌گوید سفیان بن عیینة سال 197 اختلاط پیدا کرد و این هم با این حرف ذهبی مورد مناقشه قرار می‌گیرد؛ چرا که يك زمانی نبوده تا بخواهد این اختلاط یحیی بن سعید را بفهمد. لذا نتیجه می‌گیریم که این روایت سفیان بن عیینة روایت درستی است.

تخلیط و اختلاط نزد امامیه

در بعضی از کتابهای رجال امامیه نیز درباره تخلیط و اختلاط سخن به میان آمده است. شیخ طوسی¹ در تهذیب از اسماعیل جعفی (که در بعضی از نسخه‌ها جعفری داریم غلط است) می‌گوید:

وَ عَنْهُ عَنِ النَّضْرِ عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) رَجُلٌ يَحِبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ لَا يَبْرَأُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ يَقُولُ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّنْ خَالَفَهُ فَقَالَ هَذَا مِخْلُطٌ وَ هُوَ عَدُوٌّ لَا تُصَلِّ خَلْفَهُ وَ لَا كَرَامَةَ إِلَّا أَنْ تَتَّقِيَهُ.^[8]

به امام باقر (عليه السلام) عرض کردم شخصی است که امیرالمؤمنین (عليه السلام) را دوست دارد ولی تبری از دشمنان او ندارد و می‌گوید من امیرالمؤمنین را از مخالفینش بیشتر دوست دارم ولی تبری از اعدائش پیدا نمی‌کنم (این که ما می‌گوئیم در

اعتقادات امامیه هم تولی و هم تبرّی هر دو معتبر است این روایت معتبری هم است که) امام علیه السلام فرمود: «هو مَخْلُطٌ»، این آدمی که می‌گوید من امیرالمؤمنین را دوست دارم اما تبرّی از اعدا پیدا نمی‌کند مَخْلُط است و او دشمن است و پشت سر این شخص نمی‌شود نماز خواند مگر اینکه تقیه کنی که در این صورت می‌توانی به خاطر تقیه پشت سر او نماز بخوانی.

نکاتی پیرامون هفته وحدت

این مسئله وحدت مسئله‌ای است که سیره ائمه معصومین علیهم السلام بوده است. از زمان خود امیرالمؤمنین علیه السلام مسئله وحدت بوده و اولین کسی که به مسئله وحدت عمل کرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است برای این که اسلام محفوظ بماند 25 سال خانه‌نشینی را اختیار کرد، شرایط این اقتضا را داشت برای حفظ اساس اسلام. ائمه دیگر ما هم همین تأکید را دارند، از آیات قرآن همین استفاده می‌شود و این خودش يك آثاری دارد.

اولین اثر وحدت وجوب حفظ اصل الاسلام است. دومین اثرش مقابله با آنهایی که می‌خواهند اصل اسلام را از بین ببرند هست. يك يد واحد، مرحوم والد ما مکرر می‌فرمود مرحوم پروجردی، مرحوم امام و همه علمای امامیه که مسئله وحدت را مطرح کردند مراد این است که مسلمین يد واحده بشوند در مقابل کفر، قوّت مسلمان‌ها زیاد شود. شما ببینید این اختلافی که بین مسلمان‌ها وجود دارد امروز اکثر سرمایه‌های مسلمین در اختیار کفار است، اکثر منابع مسلمین در اختیار کفار است، مسلمین باید در مقابل کفار يد واحده بشوند، این يك امری است که هیچ عالم شیعی در وجوبش تردید ندارد اگر کسی در این بخواد تردید پیدا کند، این اطلاعات از منابع و علوم دینی ضعیف است.

اما این مسئله در جانی است، جانب دیگرش که باز مرحوم والد ما روی این هم خیلی تأکید داشتند این است که ما دست از اعتقاد خودمان بنا نیست برداریم. رهبری معظم این را فرمودند که ما در مسئله وحدت هیچ وقت نمی‌گوئیم سنی بیاید شیعه بشود و شیعی بیاید (خدایی نکرده) سنی بشود، سر سوزنی از اعتقادات نباید تنزل کنیم. ما تبرّی را اگر بیش از تولى لازم ندانیم در عرض تولى لازم می‌دانیم، تمام زیارت‌هایی که برای ائمه معصومین: داریم (که من در بعضی از صحبت‌ها گفته‌ام هر زیارتی که برای يك امام معصوم (علیه السلام) می‌رویم چرا در آن سلام بر همه انبیاء داده می‌شود، یعنی زیارت يك امام مصادف با زیارت همه انبیاء است، با زیارت همه اولیاء و ائمه است)، هم مسئله تولى در آن وجود دارد و هم مسئله تبرّی در آن وجود دارد.

مسئله وحدت را در نظر داشته باشید خیلی محکم، اما از تبرّی نباید غافل شد، ما باید واقعاً نسبت به دشمنان اهل بیت برائت بجوئیم، هر روز باید برائت بجوئیم، «ابراء إلى الله من اعدائکم» این از اساسی‌ترین اعتقادات ماست، بله سبّ نمی‌کنیم و فحش نمی‌دهیم، ولی برائت از اعدا و این روایت هم همین است. در این روایت می‌گوید اگر کسی تبرّی نداشته باشد نمی‌توان پشت سرش نماز خواند مگر این که تقیه اقتضا کند، این هم به عنوان مَخْلُط در این روایت هست. پس این هم یکی از منابع که مسئله سفیان بن عیینه است، يك اشکال دومی هم به این حدیث هست که احتمال می‌دهند که حدیث سفیان بن عیینه يك حدیث مجعول باشد که در جلسه آینده بیان خواهد شد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ نقض المبانی، ص 35-36.

[2] □ نصیحة الاخوان، ص 8.

[3] □ تفسیر ابن ابی حاتم، ج 1، ص 226.

[4] □ فتح الباری، ج 8، ص 169.

[5] □ تفسير ابن كثير، ج1، ص172.

[6] □ ميزان الاعتدال للذهبي، ج2، ص170.

[7] □ «[صح] سفيان بن عيينة [ع] الهلالي. أحد الثقات الاعلام، أجمعت الأمة على الاحتجاج به. وكان يدلس، لكن المعهود منه أنه لا يدلس إلا عن ثقة. وكان قوى الحفظ، وما في أصحاب الزهري أصغر سناً منه، ومع هذا فهو من أثبتهم. قال أحمد بن حنبل: هو أثبت الناس في عمرو بن دينار. وقال أحمد: كنت أنا وابن المديني فذكرنا أثبت من يروى عن الزهري فقال علي: سفيان بن عيينة، وقلت أنا: مالك، فإن مالكا أقل خطأ وابن عيينة يخطئ في نحو من عشرين حديثاً عن الزهري، ثم ذكرت ثمانية عشر منها، وقلت: هات ما أخطأ فيه مالك، فجاء بحديثين أو ثلاثة، فرجعت، فإذا ما أخطأ فيه سفيان بن عيينة أكثر من عشرين حديثاً، قال أحمد: وعند مالك، عن الزهري، نحو ثلثمائة حديث، وكذا عند ابن عيينة عنه نحو الثلثمائة. وروى محمد بن عبد الله بن عمار الموصلي، عن يحيى بن سعيد القطان، قال: أشهد أن سفيان بن عيينة اختلط سنة سبع وتسعين ومائة، فمن سمع منه فيها فسماعه لا شيء. قلت: سمع منه فيها محمد بن عاصم صاحب ذاك الجزء العالي، ويغلب على ظني أن سائر شيوخ الأئمة الستة سمعوا منه قبل سنة سبع. فأما سنة ثمان وتسعين ففيها مات ولم يلقه أحد فيها، لانه توفي قبل قدوم الحاج بأربعة أشهر. وأنا أستبعد هذا الكلام من القطان، وأعدده غلطاً من ابن عمار، فإن القطان مات في صفر من سنة ثمان وتسعين وقت قدوم الحاج ووقت تحديثهم عن أخبار الحجاز، فمتى تمكن يحيى بن سعيد من أن يسمع اختلاط سفيان، ثم يشهد عليه بذلك، والموت قد نزل به، فلعله بلغه ذلك في أثناء سنة سبع، مع أن يحيى متعنت جداً في الرجال وسفيان فتنة مطلقاً. والله أعلم.» ميزان الاعتدال، ج2، ص170-171، شماره3327.

[8] □ تهذيب الأحكام؛ ج3، ص: 28، ح97؛ وسائل الشيعة؛ ج8، ص: 309، ح. 10751 - 3.